

رخداد اربعینی، در جستجوی راهی ماورای تئولوژی¹ و سکولاریته²

باسمه تعالی

«وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» (س/20) از دوردست‌ها مردی آمد که هان! چه نشسته‌اید در حالی که پیامبرانی آمدند، پس از آن‌ها پیروی کنید.

کتاب «امکان امر دینی در عصر حاضر» از آقای دکتر بیژن عبدالکریمی که اخیراً رونمایی شد، بهانه‌ای گشت تا با مواجهه با بعضی از نکات آن کتاب بهتر بتوانیم رخداد اربعینی این سال‌ها را بنگریم و بفهمیم. اربعینی که مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» آن را «یک پدیده‌ی غیر قابل توصیف و بی‌نظیر» می‌شناسند و آن را یک رزمایش عظیم شگفتی‌ساز می‌دانند. چیزی که به گفته‌ی ایشان غربی‌ها نمی‌توانند درک کنند، در حالی که کار بزرگی است و روز به روز هم بهتر، قوی‌تر، پخته‌تر و جاافتاده‌تر می‌شود.³

1- انقلاب اسلامی ماورای نگاه نیهیلیسمی و نگاه سطحی‌نگری دینی، به تاریخ ما قدم گذاشت تا معنا را به انسان و زندگی او عطا نماید و ولایت را با ولایت همراه سازد و تا معلوم شود در جهانی که حیات قدسی در حال افول بود، خداوند راهی دیگر را در

¹ - در این‌جا تئولوژی به معنای کلام سنتی گرفته شده که بر اثبات مفاهیم دینی تأکید دارد بدون آن‌که دغدغه‌ای از گشودگی نسبت به حقایق قدسی در آن باشد و این غیر از کلام شیعی است که عموماً علاوه بر نظر به مفاهیم الهیاتی، متوجه‌ی سیره‌ی اولیاء معصوم «علیهم‌السلام» می‌باشد، و به همین جهت در کلام شیعی نحوه‌ای از گشودگی هست که در کلام مسیحی وجود ندارد.

² - سکولاریسم به این معنا که دین در نظم جهان دخالت ندارد هرچند در امور فردی حاضر باشد، ولی قانون زندگی و ایده‌آل‌های آن را دین تعیین نمی‌کند و خیر جامعه را اندیشه‌ی مدرن شکل می‌دهد.

³ - به بیانات مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» در تاریخ 97/8/12 رجوع شود.

مقابل بشر گشوده است و دیگر نمی‌توان گفت حیات معنوی در همه‌جا و در همه‌کس به انتها رسیده و بنیاد فهم دینی به کلی روزگارش تمام شده است. با درست‌نگاه کردن به رخداد اربعینی این سال‌ها آیا نمی‌توان گفت در جوامع امروزی با انسانی دیگر و با امر دینی و امر قدسی مواجه هستیم؟ با کمی دقت می‌توان گفت کسانی که از امتناع امر دینی در این تاریخ سخن می‌گویند نگاهشان در الهیاتی ریشه دارد که بیشتر در مسیحیت، آن هم در بستر غربی آن جای دارد، در آن حدّ که گویا هیچ گشودگی در این تاریخ در مقابل انسان نیست. آری! از آن‌جایی که غرب، امروز همه‌جا را فرا گرفته، سخن از افول امر قدسی سخن بی‌جایی نیست ولی نه به آن معنا که جهانی دیگر در حال طلوع نمی‌باشد و به جهت سیطره‌ی غرب نباید از آن جهان سخن گفت.

2- وقتی از ساحت قدسی بیرون آییم، راهی جز قرار گرفتن در ساحت عرفی برایمان نمی‌ماند⁴ ولی چگونه می‌توان گفت راه سومی ماوراء امر عرفی از دین و امر سکولار، در این تاریخ در میان نیست. تازه چگونه می‌توان گفت نیهیلیسم به کلی ریشه در تئولوژی دارد؟ آیا این سخن به راحتی در سنت تفکر اسلامی جای می‌گیرد، یا می‌توان آن را یک سخن کلی دانست؟ مضافاً آن‌که تئولوژی همیشه به معنای هر نوع تفکر الهیاتی نیست و نمی‌توان هر نوع تفکر الهیاتی را از حیطه‌ی دین حذف کرد و نتیجه گرفت امکان امر دینی در عصر حاضر به اعتبار آن‌که دین هویت تئولوژیک گرفته است، ممتنع می‌باشد. اصل این سخن باطل نیست، بحث بر سر آن است که آیا می‌توان این سخن را به کلی به این تاریخ و در همه‌جا سرایت داد؟ یا چیز دیگری هم در میان است که نباید آن را نادیده گرفت؟

⁴ - ما در این جا واژه‌ی «عرفی» را به معنای سکولاریسم به کار می‌بریم هر چند معتقدیم این واژه در فرهنگ دینی ما همیشه به این معنا نیست، بلکه بعضاً «عرفی» به معنای دینی است. مثل آن‌که گفته می‌شود: «عرف مؤمنین چنین اقتضاء می‌کند» یعنی فهم ایمانی اهل ایمان چنین است.

3- در رخداد اربعینی سال‌های اخیر به خوبی مشخص شد، انسان به «معنا» و به «فرازوی از خود» به شدت نیازمند است و این نیاز آن‌چنان واقعی و نیرومند است که می‌تواند پوسته‌ی سوپرتیویسم و خودبنیادی بشر را از درون بشکند و راه را برای تأمین این نیاز باز کند و انسان، ماوراء تاریخی که مدرنیسم برای او ترسیم کرده، زندگی نماید و البته این به شرطی است که ما این رخداد عظیم بیست میلیونی انسان‌های شیفته‌ی امر قدسی را بنگریم که چگونه می‌خواهند به خدا عشق بورزند و تنها به خردورزی نسبت به خدا و امور قدسی اکتفا نمی‌کنند. گویا ابراهیم علیه السلام است که آمده است فرزند خود را به حکم ایمان به خدا قربانی کند هرچند عقل دوران روشنگری از گوشه‌ای سر بر آورد که این امر عقلانی نیست و سودی را به همراه ندارد، غافل از آن که عقلی دیگر در میان آمده است که ایمان‌ستیز نیست.⁵

4- آری! انسان سوژه یعنی انسانی که می‌خواهد خودش بنیان‌گذار خودش باشد و فقط بر بنیاد خودش تکیه کند و پیرامون خود جهانی را بیافریند که عملاً با غوطه‌ور شدن در زندگی روزمره و جدی گرفتن آن زندگی، سرگرم باشد. ولی انسانی که زندگی قدسی را در این دوران مأوای خود گرفته است می‌داند نباید چنین باشد و متوجهی راه دیگری در همین عصر و تاریخ می‌شود و این را می‌توان در حرکت اربعینی بیست میلیون انسان سراسر عزم و یگانگی با همدیگر، ملاحظه کرد. بدین لحاظ می‌توان گفت امکان

⁵- پروفیسور الکساندر دوگین متفکر روسی که یک مسیحی ارتدوکس است و در پیاده‌روی اربعین سال 96 شرکت کرده می‌گوید: «این پیاده‌روی نشانه‌ای مهم از آمادگی برای یک تحول معنوی جهانی و آخرالزمانی است. من به عنوان یک مسیحی ارتدوکس با رویکرد آخرالزمانی انقلاب اسلامی که خود را حرکتی آماده‌گر برای ظهور مسیح و مهدی می‌داند، موافقم و امیدوارم با آن حادثه‌ی عظیم که پیروان همه‌ی ادیان منتظر آن هستند، فاصله‌ی زیادی نداشته باشیم. پیاده‌روی اربعین به یک حادثه‌ی آخرالزمانی شباهت بیشتری دارد تا یک حادثه‌ی عادی و معمولی. ما و همه‌ی کسانی که در جستجوی عدالت و معنویت در دنیاى ظلمت و ستم‌زده‌ی مدرن هستیم، باید با همدیگر متحد شویم و این پیاده‌روی جلوه‌ای از این اتحاد است.» (به سایت خبری مشرق، تاریخ 15 آبان 1396، رجوع شود)

امر دینی به معنای واقعی آن در این عصر مسدود نیست و این انسان‌ها متوجهی دینِ خدا بنیاد شده‌اند تا خبر دهند دیگر از قرن مرگ خدا عبور کرده‌ایم زیرا اگر خدا مرده باشد، امر قدسی و تفکری که پیرامون آن شکل می‌گیرد و در اربعینِ این سال‌ها به اوج خود رسیده است، ناممکن می‌شد.

5- مشکل این است که هنوز ما دین و امر قدسی را در گذشته نگه داشته‌ایم و هرگونه تمنای امر قدسی و انگیزه‌های خداجویانه‌ی حقیقی در این عصر را اگر نگوییم سرکوب، بلکه نادیده می‌گیریم. در حالی که حرکت اربعینی این سال‌ها خبر از آن می‌دهد که انسان‌ها در حال خارج شدن از دالانِ تاریکِ روشنگری هستند و تلاش می‌کنند جهان را قدسی بفهمند و پرسش‌های خود را ورای تفکر سوژکتیو طرح کنند و پاسخ خود را از تفکری که مبتنی بر دین خدابنیاد است، دریافت نمایند. به تدریج این امر مثل هر فرآیندِ تاریخی در حال آشکار شدن است و پرسش‌های قدسی از دین در حال به ظهور آمدن است. در حین پیاده‌روی اربعینی وقتی خود را در انبوه جمعیتی که هیچ رنگ و قومیت خاصی جز حضور و استقرار در روحی که حسین بن علی «علیه‌السلام» به این تاریخ هدیه کرده بود، احساس نمی‌کردم در پیش خود گفتم آیا جاهلان‌ترین سخن این نیست که هنوز در بستر تفکرِ مدرنیسم بیندیشیم و از مرگ خدا سخن بگوییم؟ آیا تاریخی فرا نرسیده است که بگوییم خداوند شیطان را به مرگ محکوم کرده و او را از جوار این انسان‌ها رانده است؟ راستی چرا در این تاریخ و با طلوع انقلاب اسلامی و این همه شهید و ایثار و با رهبری سالکِ اِلی اللّٰهی به نام حضرت روح اللّٰه «رضوان‌الله تعالی علیه» به جهانی فکر نکنیم که شیطان در آن جهان مرده است. اگر دیروز نشانه‌ی تفکر، توجه به مرگ خدا بود، چرا امروز نشانه‌ی تفکر، درک حضور خدا در این تاریخ نباشد. اگر دیروز شاعری به درستی می‌گفت:

نام عباسِ علی نان شده امروز پدر!

غربت عقل نمایان شده امروز پدر!

دین تسبیح و مناجات و محاسن، دین نیست! به خدای تو قسم، پیرو دین خودبین نیست!
هر که از راه رسید آبروی دین را برد! هر که آمد فقط از گردهی این مذهب خورد!⁶

آری! اگر دیروز شاعری چنین می گفت، چرا امروز ما هنوز در دیروز به سر می بریم؟ درست است که هر اندازه از خدا دور شویم در پوچی گرفتار می گردیم و سوژهی نفی خدا به نفی انسان می رسد؛ ولی چرا باید هم چنان اصرار کرد و به مخاطبان قبولاند که تحقق امر قدسی در این جهان به جهت روح مدرنیته، ممتنع است و در این راستا سعی کنیم عدهای را بر این باور نگه داریم که همچنان باید در دالان تاریخ نیهیلیسم اقامت گزینند؟

6- وقتی درست در همین تاریخ می توان متوجه بود متن دین خدابنیاد یعنی کتاب وحی و سیرهی اولیاء معصوم علیهم السلام تا این حد زنده است و انسانها می توانند با مراجعه به درک عمیق ایمانی آن به آن نزدیک شوند و از الهام بخشی آن این چنین بهره مند گردند؛ معلوم است که گشودگی امر قدسی برای آنها رخ می دهد و آن را به خوبی تجربه می کنند، چرا چنین نباشد؟ و چرا نباید این امر دیده شود؟ چرا رویدادی بزرگ مانند انقلاب اسلامی را که جلوه ای بس عظیم از گشودگی امر قدسی است و در اربعین سالهای اخیر به خوبی می توان آن را تجربه کرد خارج از جهان نیچه ای ندانیم و متوجه نباشیم این رخدادها ما را به جهان والاتری رهنمون است؟ و آیا هنوز می توان بر این امر تأکید داشت که انقلاب اسلامی امری است واکنشی و مخاطبان خود را به «وجود» و امری تحت عنوان امر قدسی و اگزیستانس حواله داد که عملاً جز سرگردانی آنها نسبت به مفهومی مقدس چیز دیگری در پیش نخواهند داشت.⁷

⁶ - به شعر «پدرم، داد زن» از فروغ فرخزاد مراجعه شود.

⁷ - بی حساب نیست که هایدگر در کتاب «هستی و زمان» متوجه می شود دنبال کردن «وجود» در هستی، دنبال کردن «مفهوم» است و این، ادامه ی تاریخ متافیزیک خواهد بود و سعی می کند «وجود» را در تاریخ جستجو کند و چون تاریخی که آینه ی

7- اگر بسطِ سکولاریسم با نوعی غلبه‌ی تئولوژی همراه است و بنا است با عبور از آن به دین حقیقی و ایمان راستین دست بیابیم، فرم ایمان حقیقی و راستین را در کجا باید پیدا کرد؟ چرا باید کلام اسلامی و الهیات و فقه شیعه را سراسر در زمره‌ی تئولوژی قرار داد در حالی که مفهوم تئولوژی در سیاق الهیات مسیحی از اعتباری دیگر برخوردار است و به راحتی نمی‌توان آن را در فرهنگ شیعی با تعابیری غیر قدسی مترادف دانست. آیا نباید گفت این نوع نگاه نه یک واقعیت، بلکه تفسیر یک واقعیت است؟ در حالی که اگر حرکت اربعینی این سال‌ها درست دیده شود، نگاهی قوی و فاخر نسبت به نظر به دین حقیقی در میان خواهد آمد. زیرا خرد، خانه‌های فراوان دارد و بستگی دارد ما در کدام یک از خانه‌ها سکنی گزیده باشیم. آیا توجه به حرکت اربعینی این سال‌ها که شأنی از شئون انقلاب اسلامی است، نحوه‌ای از خرد برای عبور از سکولاریسم و تئولوژی نیست؟

8- نیهیلیسم، در عقلانیت سوژه‌گی انسان ریشه دارد و نه در این نوع دین‌داری که انقلاب اسلامی و حرکت اربعینی در مقابل انسان این دوران قرار داده است تا در صحنه‌های ایثار تماماً خودبنیادی خود را محو و نابود کند. این رخداد، بزرگ‌تر از آن است که در پنداره‌های متأثر از فکر غربی بگنجد و گفته شود بشر امروز به دلیل تغییر

ظهور وجود باشد مدّ نظر ندارد به «وجود» در اثر هنری می‌پردازد. در حالی که فرید با نظر به انقلاب اسلامی متوجه تاریخی می‌شود که هایدگر به دنبال آن بود، تاریخی که آینده‌ی ظهور وجود است. و این غیر از نظر کردن به پوسته‌ی انقلاب اسلامی است که هنوز از روح دنیاگرایی فرهنگ غربی آزاد نشده تا گوهر خود را که در غدیر ریشه دارد، ظاهر نماید. معلوم است که از انسان‌های متفکر هرگز انتظار نمی‌رود برای تحلیل یک رخداد، به فرعیات آن حادثه که ریشه در فرهنگ گذشته دارد، پردازد. عجیب است از بعضی افراد که در لباس یک متفکر وقتی از انقلاب اسلامی سخن می‌گویند، سطحی‌ترین مسائل را که هیچ ربطی به روح انقلاب اسلامی ندارد با آن رخداد بزرگ، یکسان می‌گیرند. این شبیه به آن است که ما در صدر اسلام در نگاه به اسلام، سقیفه را حقیقت اسلام پنداریم و از حضور غدیر و ادامه‌ی آن در سیره‌ی اولیاء معصوم «علیهم‌السلام» باز بمانیم.

جهان و تهی شدن از رازآلودگی، امکانِ مأواگزیدن در ساحتِ قدسی را از دست داده است. آری! اگر در جهان نیچه‌ای چنین است که هست، بشر در جهانی دیگر در حال تولدی دیگر است، و بدین لحاظ باید میان دو مفهوم «مدرن بودن» و «معاصر بودن» فرق گذاشت و فهمی معاصرانه از اسلام داشت بدون آن که گرفتار تقلیل‌گرایی و معنویتی زمینی شویم و معاصر بودن را عین مدرن بودن قلمداد کنیم.

9- امر دینی را باید در موضوع «امر قدسی» فهمید و نه در تقلیل دادنِ دین. و زمانی می‌توان با این سخن همراهی کرد که موضوع را از نظر معتقد به امر دین دریافت نمود و نه از نظر کسی که تنها تماشاگر این صحنه‌ها است، هرچند امر دینی اگر در درون هر انسان حضور یابد فقط در درون وی غوغا به‌پا نمی‌کند، بلکه در بیرون وجود او یعنی در افعال و اخلاق و روابط او تجلیات خاص خود را دارد و بُعد دیگری از امر دینی را به جامعه می‌کشاند، که این امر نظم و انضباطی غیر از نظم و انضباط انسانِ غربی را به میان می‌آورد.

عقل غربی انسانی را می‌پروراند که سعی دارد حقوق سایر انسان‌ها و حقوق بشریت و رعایت قوانین را بر عهده بگیرد، ولی عقل دینی نظر به مقام محمود دارد یعنی مقامی که پسندیدگی آن از طرف خداوند به انسان عطا شده است و آن مقامی است پیامبرانه که خداوند به اولیاء خود می‌دهد. در همین رابطه در زیارت عاشورا از خداوند تقاضا می‌کنیم ما را به مقام محمودی برساند که خداوند به اولیاء خود داده است: «أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ». انسان در این مقام رعایت حقوق سایرین را به عهده دارد ولی با انگیزه‌ای الهی و با هویتی پیامبرانه به همان معنایی که امر قدسی در درون افراد غوغا به‌پا می‌کند. این است آن ارتباطی که باید بین وجوه معرفتی و اجتماعی در بین مسلمانان پیش آید و گرنه به صرف فهم آنتولوژیکالِ دین، مسئله‌ی جامعه‌ی ما تمام‌شدنی

نیست و ما را به فرمی از حیات اجتماعی در نسبت با تجربه‌ی زیسته‌ی شهروندی جامعه‌ی دینی نمی‌رساند. زیرا در آن جامعه به‌جای اموری مثل غیب و شهادت، ما به مفاهیمی همچون امور قدسی و سکولار که بیشتر مفاهیم محوری در سنت مسیحی هستند، مشغول می‌شویم.

10- انقلاب اسلامی و رخداد اربعینی سال‌های اخیر خبر از آن دارد که دیگر جهان، جهان نیچه‌ای نیست، بلکه جهانی در میان است با دو نوع کشش و گرایش برای انسان، انسانی که هنوز به مدرنیته امید دارد و در عین سرگردانی، نسبت به ناکامی خود از آن‌چه پیش آمد عصبانی است ولی اصرار دارد آن‌چه را که می‌خواهد در دل همین لیبرال‌دموکراسی باید به‌دست آورد و انسانی که متوجه شده جهان مدرن جوابگوی نیازهای متعالی او نیست و می‌خواهد از و هم دنیای مدرن خارج شود. در این زمان و در این تاریخ ما مختار هستیم که در جهانی بمانیم که ساحت قدسی در آن غایب است و اگر هم دینی در آن هست، تنها به ظاهر آداب و مناسک در آن بسنده می‌شود و یا در جهانی که با انقلاب اسلامی شروع شده و در اربعین این سال‌ها صورت‌های ایثار و ایمان راستین آن به شکوفایی رسیده و متوجه شده افقی در پیش است.

11- اگر بپذیریم انسان مدرن در این روحیه به‌سر می‌برد که همه‌ی آن‌چه برایش ارزش بوده است دیگر برایش ارزش نیست و تنها می‌خواهد همین جهانی را که در آن به‌سر می‌برد حفظ کند، متوجه می‌شویم یقیناً چنین انسانی تلاش می‌کند آن حیات قدسی را که توسط انقلاب اسلامی و اربعین این سال‌ها به جهان برگشته است نبیند، زیرا این نوع رخدادها جهان او را از او می‌گیرد و در این رابطه با نظر به نگرانی‌اش به وجود امر قدسی سعی می‌کند آن‌چه را که در اربعین رخ می‌دهد حرکتی عوامانه قلمداد کند و تا

می‌تواند نبیند. بدین لحاظ باید متوجه بود امر دینی در این جهان با چنین چشمی دیده نشود.⁸

12- با نظر به آنچه در امور دینی در حال وقوع است از پایان گشودگی نسبت به ساحت قدس سخن گفتن، سخنی است بیرون از این تاریخ. زیرا تاریخ امروز ما دیگر به طور کامل تاریخ مدرنیته نیست - همچنان که حضور سیاسی آمریکا دیگر همه‌جایی نیست - گشودگی نسبت به ساحت قدس با ارتباط با متون مقدس - بدون تحویل معنای آن متون به مفاهیم مدرن - فراهم است هر چند بازیابی آن لازم می‌باشد ولی این گشودگی از دست نرفته است. علاوه بر آن نباید بین امر انفسی و سوژکتیویته که مبتنی بر دوگانگی ذهن و عین است، خلطی صورت گیرد. در حکمت، امر انفسی مطرح است که آن متناظر است با امر آفاقی و از نوعی یگانگی بین جان انسان و حقیقت خبر می‌دهد و همیشه آن‌هایی که با جان خود با متون مقدس مرتبط بوده‌اند کم بوده‌اند و عموماً از طرف بعضی از فقیهان طرد می‌شده‌اند و امروزه این امر تشدید شده است، زیرا عقلانیت سکولار با فقیهان ظاهرگرا دست به دست هم داده‌اند تا فضای رجوع به حقیقت همچنان تنگ بماند. ولی با این همه امروز آن کسی ظهوری درخشان یافته است که تا دیروز کوزه‌ای را که فرزندش از آن آب خورده بود، آب می‌کشیدند. آری! امر دینی در شرایط طرح انواع سرگرمی‌ها، معنای درست‌تری به خود گرفته و آینده‌ی امیدوارکننده‌ای را نوید می‌دهد و بدین لحاظ امتناعی در امر دینی در کار نیست هر چند باید متوجه مشکلاتی شد که جهان مدرن در مقابل تحقق امر دینی ایجاد کرده است.

⁸ - بی‌سبب نیست که جریان‌های روشنفکری وطنی همراه با کارشناسان رسانه‌های خارجی این نوع حرکات را حرکات عوامانه و احساساتی معرفی کنند.

13- در عقل غربی، امر متعالی و امر قدسی برساخته‌ی انسان است و نه خدا و به همین جهت و با این فرض است که این‌طور القاء می‌شود که دین را تنها نادانان باور می‌کنند، چون امور متعالی برساخته‌ی انسان است، ولی عده‌ای آن را از سر خوش خیالی به خدا نسبت می‌دهند. لازم است به این امر توجه شود که نظام آگاهی در جهان مدرن جایی برای امر قدسی به عنوان ایمان به روح القدس و فرشتگان باقی نمی‌گذارد. پس از نظر عقل غربی، دینی در جهان مدرن نیست تا جایی برای حقیقت در میان باشد. ولی در جهان اسلام، عقل، مقامی قدسی دارد و «اولُ ما خلق الله» است و با تجلی انوار عقل، انسان منور به ایمان می‌شود و در این راستا الهیاتی پدید می‌آید که دیگر تئولوژی نیست، زیرا تئولوژی محصول عالم مدرن است و معلوم است که نمی‌تواند پایدار بماند. ولی جهان اسلام هرگز بدون الهیات نبوده، هرچند در این زمان باید با نگاهی دقیق‌تر به اسلام رجوع کرد و راه‌های جدیدی را متوجه شد، ولی بی‌توجهی به کلامی که بیش از هزار سال جامعه‌ی دینی را حفظ کرده خود به خود آثار زیانباری را به همراه دارد. عمده آن است که متوجه باشیم آنچه در جهان مسیحی می‌گذرد و اندیشمندان دلسوز جهان مدرن تلاش دارند وضع دینداری را در آن دیار به سامان آورند، عیناً مطابق با آنچه در جهان اسلام و به خصوص در جهان تشیع می‌گذرد نیست و البته و صد البته این بدین معنا نیست که ما گرفتار مفهوم‌گرایی نسبت به دین نیستیم و نباید اقدامی اساسی جهت رفع این نقیصه انجام داد، چیزی که نویسنده‌ی این مطالب در سال‌های گذشته آن را تحت عنوان «آن‌گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» متذکر شده است.

14- آنچه می‌توان در آخر بر آن تأکید داشت آن است که اگر جامعه با عقلانیت و اخلاق باید سر و سامان بگیرد، در جهانی که ما به عنوان مسلمانان و شیعیان در آن زیست می‌کنیم، آن عقلانیت و اخلاق ذیل معنویت قدسی برآمده از انقلاب اسلامی

است که می‌تواند آینده‌ی ما را شکل دهد. یعنی راهی که روح خدا «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آن مرد حاضر در تاریخ این عصر و زمانه در مقابل ما گشود. بر فرض که متوجه باشیم که برای احیای جهان دینی باید به «وجود» رجوع کرد که این توجهی است قابل قبول. ولی بحث بر سر آن است که رجوع به «وجود» در چه فرمی و در کدام تعینی باید محقق شود؟ مرحوم دکتر شریعتی در ایده‌ی تحول اجتماعی خود همراه با تئوری خاصی که دنبال می‌کرد، فرم و تعینی که در مقابل ما قرار داد سیره‌ی علی علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام بود و سعی می‌کرد خوانشی از آن عزیزان را به ما ارائه دهد تا ما در امروزمان بتوانیم آن‌ها را در زندگی خود وارد کنیم، در این رابطه آیا برای رجوع به «وجود» جهت احیای جهان دینی چیزی روشن‌تر از فرم و تعین انقلاب اسلامی با روحیه‌ی قدسی‌گرایی آن داریم تا گرفتار سرگردانی در امر رجوع به «وجود» نباشیم و پای‌مان در سرزمین ایران بر روی هوا قرار نداشته باشد؟

مشخص است که موضوع مهمی از طریق کتاب «امکان امر دینی» توسط آقای دکتر عبدالکریمی به میان آمده است و جا دارد با دقت مطالب آن دنبال گردد. نکته‌ی بسیار مهمی که در آن کتاب و سایر آثار و مصاحبه‌های ایشان مورد غفلت قرار گرفته مصداق رجوع به حقیقت و یا «وجود» است که آن مصداق در این تاریخ با راهی که حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مقابل ما گشوده، انقلاب اسلامی می‌باشد، چیزی که انسان‌های فرهیخته‌ای مانند شهید چمران‌ها متوجه‌ی حضور تاریخی آن شدند و تا مرز شهادت برای بقاء آن تلاش نمودند. قرآن در سوره‌ی نساء آیه‌ی 59 به مؤمنین توصیه می‌کند: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ملاحظه می‌کنید که در این آیه به ایمان به خدا بسنده نکرده، بلکه ایمان به رسول را که سیره‌ی او فرم و تعین ایمان به خدا است را نیز شرط دین‌داری می‌داند و کار آقای دکتر عبدالکریمی کاری

است در حدّ ایمان به خدا، بدون نظر به فرم و تعینی که آن ایمان بتواند صورت عملی پیدا کند، در حالی که راه حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» به خوبی می تواند صورت متعین رجوع به «وجود» باشد. راهی که انسان با پای گذاشتن در آن به کلی از دوگانگی بین سوپژه و ابژه رها می شود، چیزی که در قرار گرفتن در رخداد اربعینی این سالها می توان آن را تجربه کرد به همان معنایی که به گفته‌ی مولوی، انسان به جای آن که در مقابل کعبه قرار گیرد در درون کعبه قرار می گیرد و به گفته‌ی او: «در درون کعبه رسم قبله نیست» زیرا دوگانگی بین او و کعبه به عنوان قبله از میان برمی خیزد. سوال این است که چرا جریان روشنفکری ما نمی خواهد چنین میدانی را تجربه کند تا از حضرت معبود بشنوند که:

ما درون را بنگریم و حال را

ما زبان را ننگریم و قال را

گرچه گفت لفظ، ناخاشع بود

ناظر قلییم اگر خاشع بود

سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

چند از این الفاظ و اضمار و مجاز

سر به سر فکر و عبارت را بسوز

آتشی از عشق در جان برفروز

و این جهان با راهی که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه»، این زمان شناس در این تاریخ، در مقابل ما گشوده، در حال طلوع است. آیا وظیفه‌ی اندیشمندان این نیست تا برای نجات بشر سرگردان این تاریخ به آن اشاره کنند تا راهی برای عبور از سیطره‌ی نیهیلیسم در مقابل آن‌ها گشوده شود؟ چیزی که به خوبی و به نحو معجزه آسایی می توان با اربعین این سالها تجربه کرد و در آن مأوی گزید.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

ممکن است اشکال شود چگونه می‌توان از انقلاب اسلامی به عنوان فتحی تاریخی در مقابل سیطره‌ی فرهنگ مدرنیته سخن گفت، در حالی که پس از چهل سال که از عمر آن می‌گذرد هنوز آن‌طور که انتظار می‌رفت آثار چشم‌گیری از حضور تاریخی آن در مقابل ما ظهور نکرده است. در این رابطه خوب است متوجهی حقیقت انقلاب اسلامی باشیم که مسلم طی فرایندی با عبور از عهد غربی که ما را فرا گرفته، خود را را ظاهر کند. در این رابطه بد نیست علاوه بر مسائل مطرح شده به نکاتی که در پیش می‌آید فکر شود.

- 1- مشکل انسان دوران مدرن، «بی‌جهانی» است. «بی‌جهانی» لازمه‌ی اصالت‌دادن به تقابل «سوژه- اُبژه» است که به حذف هستی و در عمل به نیست‌انگاری منجر می‌شود.
- 2- انسان، ذاتاً «جهان‌مند» است و راه نجات انسان در این دوران یافتن جهانی است که از او پنهان شده است. انسان قبل از دوران مدرن در بستر سنت دینی با هستی، هم‌خانه بود و به راز آن آشنا بود، حقیقت جهان را می‌دانست و متوجه بود که هستی به سوی او گشوده است. هستی برای او جلوه داشت و پوشیده نبود.
- 3- این حوالت تاریخی ما است که در این دوران اگر بشر به تباهی جهان خود دست زد، راه نجات را نیز در همین بستر بیابد که در این تاریخ آن راه گشوده‌ای که خداوند به سوی حقیقت آشکار کرده است همانی است که از طریق انقلاب اسلامی به ظهور آمده و انقلاب اسلامی در معنای حقیقی خود آن‌طور که امام شهداء و شهداء یافتند و با آن رابطه برقرار کردند، آشکارگی راز هستی است. امام شهداء و شهداء در این تاریخ نشان دادند قدرت نجات‌دهنده‌ی انسان جدید در چیزی نهفته است که انقلاب اسلامی بدان اشاره دارد. زیرا از این طریق جهان به وسعتی که ملائکه الله در آن نیز در رفت و آمدند

برای انسان‌ها آشکار می‌شود و این، آن جهان گم‌شده‌ای است که با انقلاب اسلامی می‌توان به سراغش رفت، و در حرکت اربعینی آن را تجربه کرد.

4- انقلاب اسلامی ما را مانند شهداء که فراخوانده شدند، فرا می‌خواند، اما به چه چیزی؟ به هستی. اندیشیدن واقعی هم نسبتی است که انسان با هستی برقرار می‌کند به همان معنایی که انقلاب اسلامی وسیله‌ی تقرب به راز وجود شد و جهانی را در مقابل بشر امروز گشود و حجاب‌ها را از رُخ هستی کنار زد و رازهای بزرگی را بر ملا نمود. جهانی که انقلاب اسلامی در مقابل ما می‌گشاید از این رو اصیل است که ما را از روزمرگی‌های دوران مدرن به در می‌آورد.

5- جهانی که انقلاب اسلامی در مقابل ما می‌گشاید، جهان تعصب‌ها نیست، جهان گشودگی‌ها است تا جهان، راز هستی را در گوش ما نجوا کند. هرچند به حسب ظاهر رزمندگان و شهداء بودند که انقلاب اسلامی را آفریدند، اما در واقع این انقلاب است که رزمندگان و شهداء را در مقابل حقیقت قرار داد.

6- انقلاب اسلامی به سبک مخصوص به خود به انسان‌ها امکان می‌دهد تا خود را به همان معنای حقیقی‌شان به صحنه آورند و از این رو حجاب نفس اماره را کنار بزنند و به حقیقت هستی تقرب جویند.

7- انقلاب اسلامی توانست جهان حقیقی مردم این دوران را نشان دهد. نشان داد عالم انسان‌های وارسته چه عالمی است. و چگونه همه‌ی جوانب حیات اصیل این قوم را گرد آورد تا معلوم کند شیوه‌ی زیستن در این دوران، برگشتن به گذشته نیست، بلکه به آینده‌ای باید نظر کرد که ماورای دنیای مدرن برای ما تقدیر شده است، آینده‌ای که برقراری رابطه با حقیقت هستی است.

8- انقلاب اسلامی جایگاه انسان‌ها را در جهان حقیقی‌شان نشان می‌دهد تا بهترین رابطه را با یکدیگر و با محیط و با زمین برقرار کند و در حقیقت، پرده از هستی برکشند و متوجه باشند حقیقت جهان در دوره‌ی دفاع مقدس که یک مرحله از انقلاب اسلامی بود، چگونه بود و چگونه در آن شرایط رازی از رُخ حقیقت کنار رفت و حقیقت به آن شکل فوق‌العاده زیبا به ظهور آمد؛ به امید ظهور حقایق دیگر از این جهان در مراحل بعدی انقلاب اسلامی.

9- امروز این انقلاب اسلامی است که می‌تواند وطن و مأوای ما باشد و راز تقدیر ما را برملا کند و نشان دهد که در این تاریخ، انسان چه جایگاهی باید برای خود بیابد و چگونه بر زمین مأوا گزیند تا در نسیم هستی گوشش قصه‌ی اُنس با حقیقت و بیرون شدن از نیهیلیسم را بشنود. گوش سپردن به حقیقت هستی در بستر انقلاب اسلامی معنای اندیشیدن در این تاریخ است. اندیشیدنی که به یک معنا مأواگزیدن است و اجازه می‌دهد تا هرچیز همان باشد که هست.

10- نزدیکی با حقیقت، قابل اندازه‌گیری نیست بلکه در آغوش آن قرار گرفتن است. به خودی خود قرار گرفتن در جهانی است که امروز، انقلاب اسلامی برای ما شکل داده است، یعنی جهان حقیقی انسان اصیل این دوران.

انسان فردا انسانی است که انقلاب اسلامی می‌پروراند. آن انسان نه حیوان ناطق است، نه انسان خودبنیاد و نه انسان دکارتی که گمان می‌کند چون فکر می‌کند، پس هست. انسانی است که از دل دنیای مدرن، راه به سوی حقیقت گشوده است و آزاد از دوگانگی سوپژه و اُبژه با حقیقت مأنوس است. انسانی که شهداء بدان اشاره کردند تا ما امروزمان را با نظر به آن آینده، رونق ببخشیم. إن شاء الله

والسلام علیکم ورحمت الله و بركاته